

از مصاحبت وی بیزار گشته فضل الدین در این کتاب سرسلسله و نماینده اشخاصی است که هیچوقت از هیچ چیز راضی نبوده جز بد بینی و بد گوئی شغل دیگری در دنیا نداشته و بغیر از ایراد و تعرض کار دیگری از وجود آنها ساخته نیست .

لاله رخ که از مقالات فضل الدین بستوه آمده بود با کمال خوشوقتی می شنود جزء دسته ملتزمینی که پدر شوهر با اردو روانه کرده یکنفر شاعر جوانی است بسیار ادیب و سخنور که صحبت های او اسباب تفریح خاطر گشته حکایات شیرین و اشعار نمکینش هر نوع کسالت راه را رفع و هر گونه طولانی بودن سفر را از نظر محو می نماید .

لاله رخ امر با حضار وی که فرامرز نام دارد داده فرامرز در هر مفزلی زمین ادب بوسیده و در محضر خانم یگفتن قصص و حکایات می پردازد .

قصصی که بیان میکند تمام بشعر است . ولی هیچگاه از تنقیدات پیدری فضل الدین که تشراف آن کتاب ذکر میشود معاف نبوده آن قصص چهار است : اول نقابدار خراسان دوم بهشت و پری سیم پرستندگان آتش و چهارم سرگذشت نور الحرم است .

طماس مور این چهار حکایت را هر يك بوزن و قافیة عالیجده ساخته و در هر يك از این بحر ها بقول متعارفی داد سخن داده از نکات شعری و دقایق ادبی هیچ ذره فروگذار نمیکند . هر نوع ابرادی که سایرین ممکن بود باین اشعار و حکایات وارد آورده و مطرح قرار دهند طماس مور قبلا خود بزبان فضل الدین وزیر آنها را گوشزد نموده

و گاهی نیز چنین استشمام میشود که حق را تا حدی بفصل الدین داده مثلا فضل الدین بفرار از میگوید اینکه تو در اشعار خود زلف دلبر را بچوکان قدسنان ابرو کمان صورت سپر نقطه دهان مثل میزنی چندان لطفی نداشته بلکه میخواهم بگویم این تشبیهات بی اندازه خنک و تحیر انگیز است. با در اواخر سفر آن وزیر هندی بقصه سرای بخارائی میگوید این چهار حکایت منظومه است مانند چهار دستگانه صفحات چوبی بسیار سبک و تخته های نازک کم وزنی است که مطلا و منقش گشته بی انگر و بادبان در سطح دریا رها و بجز عطر و گل و ریاحین و آواز بلبل سر نشین دیگری نداشته من تعجب میکنم که تو اینهمه مرغهای خوش الحان و جواهر قیمتی و این همه عود و عنبر و لاله و شبنم را برای زینت دادن اشعار و اشخاص خود چگونه جمع آوری نموده و از کجا تحصیل میکنی!

باری در طی استماع این قصص لاله رخ در قلب خویش بعضی مراتب مهر و مودت نسبت بگوینده آن حکایات احساس نموده و در آخر سفر با کمال وحشت میبیند که احساسات مزبوره مبدل بعلاقه و عشق انفصال نا پذیر گشته این بود وقتی که بعمارت پادشاه بخارا ورود نموده و نزد شوهر خود علیرئیس میرفت سر یائین انداخته و درهم و غم فرو رفته ولی همینکه نزدیک رسیده و سر بانگ نمود میبیند علیرئیس همان فرامرز است که از دهلی خود را جزا ملتزمین رکاب هندرج داشته و خواسته است که قبل از زن و شوهر شدن عاشق و معشوق نیز شده باشند! ما از فضل الدین وزیر در این موقع چیزی ننکاشته و او را بحال خود وا گذاشته نوك قلم را در افزایش مراتب خجلت وی بکار نمیبریم.

### (۸۷) سفیدبختی و سیاه بختی

سابقاً پیرزنها که در باره تازه عروس یا دخترها دعای خیر میکردند میگفتند در خانه شوهر سفید بخت باشی . همانقسم که بیچه‌ها میگفتند انشاءالله پیر بشوی . یعنی انشاءالله آنقدر عمرت طولانی باشد که پیری طبیعی برسی نه آنکه پیری غیر طبیعی رسیده یعنی زودتر از موقع و قبل از وقت پیر شوی زیرا آن پیری مطلوب نبوده و آن عبارت نفرین بوده و بملاحظه همین معناست که معمارها میگویند هر کس بنائی کند پیر نمی شود یعنی همه وقت جوان مانده ولی بعقیده ما معنای دیگری داشته کسانی که بنائی می کنند پیر نشده یعنی از دست بناها پیری نرسیده در همان جوانی میمیرند !

باری گفتگوی ما در موضوع سفید بختی زنان است : برای سفید بخت شدن خاق و خو و رفتار خوش و خانه داری و هنر را چندان مناط اعتبار ندانسته گمان میکردند بعضی چیزها در حصول سفیدبختی مداخلت تامه و اثر داشته مثلاً همانطور که مهره کبود و دندان گراز اسبهای خوش تر کیب و اصیل را از چشم بد محافظت میکند یک قطعه از ریشه مهر گیاه یا ناخن کفتار نیز مثلاً اسباب سفیدبختی شده هر عروسی که در خانه شوهر آبرای خود یا جزء جهیزیه خود داشته باشد همه وقت دلپذیر و پسند شوهر واقع گشته بسیار مقرب خواهد بود . همین طور بعضی چیزهاست که اسباب سیاه بختی شده و مکرر بتجربه رسیده ولی ما از ذکر آنها در اینجا بملاحظه آنکه با کسی دشمنی نداریم قطع نظر می کنیم . تنها بسفیدبختی اکتفا نکرده اطاعت صرف شوهر را نیز توطئه نموده از جملة تدبیراتی که برای حصول این مقصود یعنی حصول

تسلط زن بر شوهر و حرف شنوی شوهر از زن مجرب دانسته و میدانند. آن است که در شب زفاف وقتی که طرفین وارد اطاق میشوند باید سعی بر آن داشت که در هنگام قدم برداشتن یا بروی پای شوهر گذارده و اگر بشوهر مجال دهند که او گوی سبقت ربوده در اول وهله پا بروی پای زن بگذارد نتیجه برعکس شده یعنی مادام العمر شوهر بر زن تسلط و زن مطیع و دست نشانده شوهر خواهد بود!

در انگلستان بیرون یکی از شهرها یعنی در نزدیکی شهر لیس کرد محلی است که در آنجا کلیسایی ساخته شده و اغلب عقد و ازدواجها در آن کلیسا واقع گشته چشمه در آن حوالی است که آب آن چشمه را برای سفید بخت شدن و تسلط یافتن بسیار مجرب و محقق میدانند. یعنی پس از آنکه کشیش صیغه عقد را جاری نمود و طرفین از کلیسیا خارج شدند هر کدام که زودتر خود را بان چشمه رسانید و قدری از آب آن آشامید بر دیگری تسلط یافته حرف او در خانه همیشه سبز شده و پیشرفت خواهد داشت. یکی از شعرای انگلیس در این باب اشعار چندی ساخته و در آخر منظومه خود میگوید بمحض آنکه آخرین کلمات از زبان کشیش خارج شده و صیغه عقد را جاری ساخت فوراً بدون خدا حافظی عجله نموده و قدم برداشتم که از کلیسیا بیرون آمده بجانب چشمه رفته از آب آن بنوشم. ولی افسوس دیدم زن من که بهتر از من مسبوق باین نکته بود قبل از آمدن بکلیسیا يك بطری از آن آب برداشته و همراه آورده بلافاصله بعد از اجرای صیغه جرعها از آن نوشید و بر من سبقت جست.

## (۸۸) ممنون یا آئین عقلمندی

حکایتی است حکمت آمیز که ولطرف نوشته و خلاصهٔ موضوع آنرا در این قطعه مندرج میداریم که :

هر کس که گمان کند فروتر  
از سایر مردم عقلمند است

دیوانه تر از تمام مردم  
محتاج بقید و بند و کنداست

واطرف در این کتاب مقصود خود را در قطعهٔ دیگر نیز بیان نموده

میگوید :

هر روز خطا و خبط خود را  
بینیم و دهم بخود شماتت

هر صبح خیال عقل باقیم  
تا شب نکند بجز حماقت

ممنون آدمی است که گمان میکند بهترین طریقه‌های عقلانی برای

حصول سعادت ترك هوای نفسانی و پیروی نکردن هوسها و شهوات

بوده یعنی با بدعشق و اطلاق داده و از قمار توبه کرده شراب را فراموش

نمود . ممنون با خود حرف زده میگوید اولاً من بعد ازین هیچ زنی را

دوست نخواهم داشت زیرا که وقتی نظرم بزنی می افتد بخودخواهم گفت

این چهره و گونه های نازنین روزی پژمرده و چین خورده شده این

چشمهای قشنگ روزی چنبرهٔ قرمز رنگ با طرافشان احاطه نموده و

این کردن و غمغیب دلفریب روزی پلاسیده و آویزان این کله که مزین

بگیسوان مهر انگیز است روزی طاس و اسباب هراس شده پس بهتر

آن است که از حالا با همان چشم و نظری که در آن روز آنها را

می بینم مشاهده نموده و درینصورت یقین دارم هیچ سری سر مرا از

راه بدر نبرده تانیاً هر قدر طبیعت بشرابه‌ای خوشگوار و اغذیهٔ لذیذ

مایل باشد باید این نکته را در نظر داشته باشم که بالنتیجهٔ سرم‌سنگین

عقام زائل مشاعرم مختل شده مسئله هضم غذا و اعمال معده زیر و زبر  
گشته هم صحت مزاج را از دست داده ام و هم بیهوده وقت خود را تلف  
کرده بدتر از همه صرفه جوئی در سرمایه و ثروت خویش نکرده اینهمه  
هوا و هوسهایی که من در خود سراغ دارم اگر دولت قارون را نیز  
بخورد آنها داده و بمصرف بزنند باز فریاد هل من مزید زده پس بهترین  
چیزها قناعت و میانه روی بوده باید از افراطات اجتناب نمود و طابق  
الفعل بالنعل بر طبق دستور العمایا و قوانین عقل رفتار کرد . درحین  
که ممنون این خیال بافیهای عاقلانه را مینماید ازینجمله نظر به بیرون  
انداخته می بیند دختر جوانی با کمال وجاهت قطرات اشک از دیدگان  
دلفریب معارض چون گل سر ازیر نموده پیرزنی بیفایده در صدد داجوئی  
وی بر آمده ممنون بکویچه نزدیک آن تسلا ناپذیر رفته حکایت جو باشد .  
دختر شرح بدبختیهای خود را زیاد بر آن میداند که بتواند در کویچه  
بیان نموده او را بخانه خود که در همان حوالی بود دعوت کرده ممنون  
در اطاق خلوت بصحبتهای آن دختر گوش داده ناگهان عموی دختر  
که بسیار سنی الخلق و خشن است وارد گشته مرد اجنبی را نزد برادر  
زاده دیده قداره از کمر کشیده ممنون هر قدر نقدینه در جیب داشت با  
ساعت و بند ساعت بآن دیو سیرت تسلیم نموده و از شر وی خود را خلاصی  
داده بلا تأمل دویای دیگر با اصطلاح قرض کرده بخانه رجعت مینماید .  
وقتی که بخانه آمد دید رقعه دعوت شام از جانب یکی از دوستان  
برای وی رسیده بخود گفت عقلائی نیست که با وجود این قضیه ناگوار  
و با این حال بدی که من دارم امشب تنها در خانه بمانم زیرا بیشتر بفکر  
و خیال فرورفته بستری و باخوش شده پس بهتر آن که بدعوت نگاه رفته

و با دوستان شام خورده شب را بخوشی بگذرانم .

شب در مجمع دوستان زیاد مشروبات باو خورانده و کاملاً مستش کرده یولهای او را بردند . مبلغ خطیری هم ذمه دار و بایکی از قمار بازان طرف شده پس از زد و خورد چشم و دستش صدمه یافته بالاخره او را بدوش کشیده بمنزل رجعتش میدهند .

صبح خبر میرسد که تمام سرمایه نقدی او را صرافی که ورشکست شده است از میان برده ناچار از جا برخاسته قطعه مشمع بر روی چشم چسبانده با دستمال دست شکسته را وبال کردن کرده و عریضه نظامی را که نوشته بود در دست دیگر گرفته رو بعدلیه آورده و ناله کنان در بین راه اشعاری را که در مطامع این مقاله نوشتیم مکرر خوانده و سوگوارانه زمزمه نموده می گفت :

هر کس که گمان کند فروتر	از سایر مردم عقلمند است
دیوانه تر از تمام مردم	محتاج بقید و کند و بند است
هر روز خطا و خبط خود را	بینیم و دهم بخود شماتت
هر صبح خیال عقل بافیم	تا شب نکند بجز حماقت

بعد از ولطرسایر نویسندگان و موسیقی دانان بازی ممنون را با هوز یکی که دارای الحان دلپذیر است ساخته در تماشا خانهای پاریس بمعرض نمایش در آورده اند .

### (۸۹) زائدالمسافرین

معصودها از زادالمسافرین آذوقه و اسباب سفری نیست که مسافرین تهیه نموده و همراه خود بر میدارند یا مقصود کتابی نیست که تا کنون چندین مرتبه بطبع رسیده و در آن کتاب بعضی دستورالعملها و ترتیبات

نوشته شده است که شاید بیشتری از آنها مجرب نبوده و اکنون آن کتاب را کسی مطالعه نکرده و متروک است. بلکه مقصود ما از زادالمسافرین یکی از هفت کتابی است که اهریمن نامه را تشکیل داده این کتاب که تا کنون مانند بقیه کتاب اهریمن نامه دست بدست گردش نکرده و هنوز چندان انتشاری بهم نرسانده از جملة کتب نفیسه ایست که خواندن آن اسباب آگاهی همه کس شده دستور العمل و نسخه ها و مطالبی که در آن کتاب نوشته شده است همه مجرب و بی اندازه مفید بوده مادر اینجا نمونه از مرموزات آن کتاب را ترجمه نموده و مضایقه نکرده برای اطلاع خوانندگان محترم درج میکنیم:

در یکی از فصول این کتاب که از علم شیمیا و لیمیا و سایر علوم غریبه گفتگو میکند مینویسد از جمله تدبیرات مجربه برای آنکه انسان غیر مرئی شده یعنی وقتی که در کوچه و بازار راه میرود کسی او را نبیند این است که شخص مبتلا بفقر و فاقه شده در زندگی محتاج بهمراهی و دستگیری آشنایان و دوستان گردد درینصورت وقتی که در کوچه ها راه رفته یا در مجمعی وارد میگردد احدی از آشنایان یا دوستان او را ندیده و نظر بجانب وی متوجه نمی سازند.

تدبیر برای تحصیل مهر و محبت و محبوب القلوب شدن بالاتر از همراه داشتن ریشه مهر گیاه یا ناخن گفتار و امثال آنها: برای آنکه همه کس انسان را دوست داشته و ملاقات شخص را طالب بوده مانند آهن بمقناطیس جذب شوند بهترین ترتیبات اینست که هر وقت بیکی از دوستان یا آشنایان رسیدی بلافاصله پس از سلام و تعارف از جیب خود يك اشرفی یا پنجهزاری زرد بیرون آورده و باوداده بگوئی بدم افتاده



بود که این سکه ناقابل را تقدیم حضور مبارك کرده و مراتب مرحمت حضرت مستطاب عالی را درباره خود جاب نموده باشم .

علاج دندان درد این است که قبل از ضایع شدن دندانها و قبل از آنکه هنوز درد گرفته باشند آنها را بالتمام کننده بکندست دندان مصنوعی بگذارند .

علاج ریختن موها و سفید شدن آنها و تدبیری که بدانواسطه هیچوقت پیر نگردد این است که در جوانی بمیرد .

برای آنکه شخصی را از سر باز کرده و کاری بکنید که کمتر به ملاقات شما بیاید خواهشی از وی نموده یا پولی باو قرض بدهید .

برای آنکه خیلی بالا رفته و دارای مقام مرتفعی بشوید کاری بکنید که مستحق بدار آویختن شده باشید .

برای آنکه هر وقت مبتلا بمرض میشوید اطبا شمارا زودتر معالجه بکنند یا طبیبها قرار بگذارید هر وقت سالمید بایستان پول داده و هر وقت مریضید ندهید .

برای آنکه زبانهای خارجه را در یک دقیقه یاد گرفته و محتاج بتحصیلات چندین ساله نباشید کافی است که در محضر اشخاصی که عالم بآن زبان هانستند حرف زده و هر چه بزبان میآید مشروط بر آنکه ایشان نفهمند گفته ولی مخصوصاً مینویسم برای یاد گرفتن زبان فرانسه کافی است لفظ یاردن و طیا طور را یاد گرفته و در زبان روسی کلمه خاراشو کفایت کرده در انگلیسی اوپس ! از همه چیز انسان را می نیاز میکند .

برای تحصیل علوم سیاسی و روزنامه نگاری کافی است الفاظ تکامل

و تظاهر و حایز شدن رادر عبارات زیاد بکار برده و برای دیپلوماسی کفایت میکند که لفظ نزاکت و روابط حسنه را زیاد استعمال نموده برای طبیب شدن کافی است که هر مرض را مرض عصبانی تشخیص داده و برای معالجه آن یکدوره انز کسیون تحت جلدی هر چه میخواست باشد معمول بدارید .

برای قضاوت کردن و وکیل مرافعه شدن کافی است الفاظ لداو کذا و نظر بانکه و علیهذا را یاد گرفته چه در موقع و چه در غیر موقع آنها را زبان آورده و در عبارات دوسیه مندرج بدارید .

در قسمت معرفه الساعات یا تقویم مانند این کتاب مینویسد در هنگام ادای نذورات اوقاتی که قند گران است شاه زرد پختن را نشاید و روز جمعه بچه بمکتب گذاردن را نشاید . بهترین روز ها برای رفتن بحمام روزی است که بدن زیاد چرک شده باشد . بهترین ساعات برای فصد نمودن ساعتی است که شخص سحکته نموده و مبتلا بکنز سطیون دهانگی شده باشد . برای مریض شدن بهترین روز ها روزی است که از عدلیه انسان را احضار نموده باشند . برای اجاره دادن مستقلات بهترین اوقات وقتی است که مستأجر پیدا شده باشد . برای شرفیابی خدمت بزرگان ترین روزها روزی است که هدیه قابلی همراه برداشته تقدیم نمائید . در جداول خیر و شر این کتاب یا تفال و نظیر که پیش آمد کارها از روی آن تعیین میگردد مینویسند هر گاه در شبهای دراز زمستان از خواب بیدار شده خواستید چراغ را روشن کنید و منحصر دانه کبریتی را که در قوطی باقی مانده بود آتش زدید گرفت علامت بد است هر گاه در مجلس دست در جیب خود برده خواستید دستمال بیرون آورده

دماغ خود را بگیرد دیدید فراموش شده دستمال را در جیب نگذاشته اید  
علامت بد است . هر گاه بازار رفته خواستید چیزی بخرید و دیدید پول  
در جیبتان نیست علامت بد است و دلالت بر آن میکند که معامله واقع  
نخواهد شد مگر بصورت نسیمه آنهم در صورتیکه فروشنده قبول نماید .

### (۹۰) نفرینهای کارگر

وقتیکه مادری بیچته خود تغییر کرده میگوید خدا مرگت بدهد یکی  
از پیر زنهای حاشیه نشین آن مادر را از این کلام بشدت منع نموده  
میگوید مبادا مرغ حق در راه باشد و این کلام تو را شنیده نفرینت  
کارگر و مستجاب گردد . اگر چه نمیدانیم این مرغ حق یا مرغ آمین  
که محققاً بدون سوء نیت و طرفیت با بیچه ها و فقط بر حسب عادت  
آمین گفته و میگردد چه جنس مرغ بوده ولی همینقدر میدانیم که بسیاری  
از نفرینها در بعضی از مواقع زود مستجاب شده از قبیل نفرین حضرت  
عیسی در باره یهود سرگردان که تفصیل آن در احادیث و اخبار  
مذکور است . یهود سرگردان از ابتدا سرگردان و بی خانمان نبوده  
بلکه دارای سرو سامان بوده و بقول بعضی از کسبه خیابان مغازه پینه  
دوزی و ترتیبات کار و زندگی داشته از اثر نفرین ویلان و سرگردان  
گشته و چنان بدوره گردی افتاد که هنوز هم میگردد !

حضرت عیسی در هنگامی که صایب بسیار سنگین بدوشش گذارده  
شده و بجانب مقتلش میبردند بآن پینه دوز گفت آیا اذن میدهی که  
من روی بر روی سکوی دکان تو نشسته چند نفسی براحتی کشیده رفعم  
خستگی نمایم ؟

آن سنگدل مانند تمام سرمایه داران اذن نداده و با کمال تغییر  
گفت راه برو راه برو !

حضرت رنجیده گفت خودت راه برو و تا آخرین ساعت دنیا و قیام  
قیامت راه برو راه برو !

این نفرین با فاصله کارگر آمده پینه دوز با اختیار از جا برخاسته  
براه افتاد و از آن زمان بیعده روز و شب راه رفته و اطراف و اکناف  
عالم را بدون هیچ مقصد و مقصودی پیموده متصل قدم زده از آسیا بافریقا  
و از افریقا با اروپا و سایر قطعات رفته هیچ آبی آسودگی و قرار نداشته  
لا ینقطع باید راه برود !

ازن سو مبنای یکی از زمانهای بزرگ خود را بر این روایت قرار  
داده و کتاب بهود سرگردان را نوشته نویسنده و نطق معروف بسوئه  
بیز در یکی از نطقهای صیامیه خود یعنی در یکی از موعظه هائی که  
در ایام پرهیز در پاریس میداد عبارت راه برو راه برو را بکار برده  
خطزندگی انسان و مسیر عمر و مختتم آن را در این موعظه طوری مجسم  
کرده که این کلمات راه برو راه برو از آن پس برای ناپایدار بودن  
دنیا ضرب المثل و اقم گشته دانشمند مذهبی مزبور که نطق و بیاناتش مستغنی  
از توصیف است میگوید : زندگانی انسان مانند جاده ایست که منتهی  
بمغاک هولناکی شده اگر چه از همان اول قدم بی اطلاع نبوده میدانیم  
که در منتهای الیه این معبر پر نگاه مهیب تمام الخطری واقع است که دهان  
باز کرده انتظار باعیدن ما را کشیده ولی ما درین پیش آمد و استقبال  
از خود اختیار و استقلالی نداشته و بدون اندک تامل و تعطیل باید قدم  
بر داشته و جلو رفته مکت و رجوت نامقدور بوده متصل بما میگویند راه

برو راه برو! فشاری که مقاومت ناپذیر و قدرتی که بر تر از توانائی و ارادهٔ ماست ما را بجلو رانده و آن بآن بان یرتگاه نزدیکتر کرده و در هنگام حرکت و طی مسیر هزار گونه بلا یا و شدایدی که اسباب کوفتگی و مشقت خاطر ما است در این جاده وجود داشته و ما با آنها بر خورده باز اگر از یرتگاه بالاخره احتراز ممکن بودی تحمل آن شداید چندان نمودی نداشته ولی آن بلیه حتمی بوده و بمیل ما گوش نداده میگویند راه برو راه برو!

گاهی بعضی اسباب تسلا و لوازم دلخوشی در این راه دیده شده ولی هیچکدام دوامی نداشته بآبهای روان و گل‌های معطر بر خورده ولی مجال بما نداده میگویند راه برو راه برو! و اگر يك وقتی هم رو بر گردانده و بعقب نظر انداخته بخواهیم بار دیگر آن گلها و آب روان را مشاهده کنیم میبینیم همه درهم و برهم و شکسته و نابود و همه ریخته و مفقود شده آن مقداری از این گلها نیز که در هنگام عبور چیده و در دست داشتیم یزمرده و منهدم گشته میوه‌هائی که شایق خوردن آنها هستیم قبل از رسیدن بدهان محو و ناپدید و از عرصهٔ وجود معدوم شده گویا سحر و جادو کرده یا ما را دچار هذیان و خیالات نموده لیکن این محقق است که لایق قطع بجانب آن یرتگاه رانده و نزدیک شده و هر قدر نزدیکتر میشویم حال خود را یریشانتر و اطراف خویش را ویران تر دیده باغها کمتر مزین گلها کمتر معطر جویبارها کمتر مترنم مرغزارها کمتر خرم آنها کمتر صاف و میوه‌ها بیشتر بی طعم بوده همه چیز بی رونق و جلا گشته هیکل مرک و شبح عزرائیل در

هوای نیم تاریک بین الغروبین بنوسان در آمده و منظره هولناک خود را بما نشان داده ازین رو معلوم میشود که بمغاک مهیب بسیار بسیار نزدیک شده هیچ راه باز گشت و فرار نداشته و بکنار پرتگاه رسیده باز میگویند راه برو راه برو! و چون ناچار قدم دیگری بر داشته پیش برویم سر بدوران در آمده و چشم و گوش از کار افتاده زبان بتد آمده آنها که در دنبال ما روانند ما را میبینند که به پرتگاه حتمی سرنگون و پرتاب شده بمغاک هلاکت افتادیم!

باری معلوم نیست چه شد که قلم ما کارش از نوشتن نفرینهای کارگر بدوار سر و مغاک هولناک منجر گشته در هر حال اینک بمطلب خویش رجعت نموده مینویسیم مارگریت کنطس هالاند که حامله بود زنی را که صدقه میخواست از درگاه خود رانده و بوی دشنام داده او را بد عمل نامید. آن زن که صالحه و بسیار پریشانحال بود دلش بدرد آمده و درباره کنطس نفرین بد کرده نفرینش مستجاب شده یعنی کنطس در همان يك شب سیصد و شصت و پنج بیچه زائید از پسر و دختر که پسر ها را تماماً زن و دختر ها را تماماً الیزابت نام نهادند! تصویر اینواقعہ یعنی شبیه مارگریت و زن نفرین کننده و جمعیت وحشت انگیز بیچه ها را در پرده بسیار بزرگی کشیده و آن پرده را دریکی از دهات نزدیک شهر لاهه در اطافی نصب نموده و در آن اطاق دو طشت برنجی نزدیک آن پرده نقاشی نهاده بماشاجیان و سیاحان میگویند دخترها را در يك طشت و پسر ها را در طشت دیگر غسل تعمید دادند.

پس زنهای آبدستن باید از رنجاندن خاطر فقرا و مردمان بیبضاعت

اجتناب ورزیده و از نفرین دلشکستگان ترسیده هیچوقت بی احتیاطی  
نکنند. ولی ما محض آنکه از وحشت خانمها تا حدی کاسته و ایشان را  
بریشانخیال نکرده باشیم نوک قلم خود را در اینموقع بکار وا داشته  
مینویسیم بعضی از مورخین و نویسندگان که در این باب تحقیقات نموده  
و بسنگهای لحد و تواریخ آن زمان رجوع کرده اند چنین معلوم داشته  
اند که کنطس مزبور در روز مقدس هزار و دویست و هفتاد و شش  
میلادی که بیست و ششم مارس بود وضع حمل نمود و چون در آن  
عصر ابتدای سال را از بیست و پنجم مارس که چهارم عید نوروزما باشد  
میگرفتند پس روزی که وضع حملش شد روز دوم سال بوده و مورخین  
آن عهد نوشتند که کنطس بعد از روزهای سال بچه آورد. یعنی  
بعد از روز هائی که از سال گذشته بود که دو روز باشد نه بعد از روزهای  
تمام سال که سیصد و شصت و پنج روز است و آن دو فرزند یکی پسر  
موسوم بزبان و دیگری دختر موسوم بالیزابت بود که شرح حالات آنها  
را در تواریخ صحیحه ضبط نموده اند.

### (۹۱) یک نفر و چند گروه نفر

شوالیه دولابار که جوانی بود نوزده ساله روزی که در کوچه راه  
میرفت در مقابل جنازه که جمعی آن را نشیوع نموده و بقبرستان میبردند  
کلاه از سر بر نداشته و باین آئین که از واجبات شرعیه بود رفتار  
نکرد. شخصی که با خانواده آن جوان دشمنی و غرض داشت این بی  
احترامی نسبت به مراسم مذهبی را بسمع اولیای امور زمانه و بااطلاع  
رؤسای مذهبی رسانیده ایشان در صدد تنبیه و سیاست آن جوان بر  
آمدند. بعلاوه یک نفر از نوکرهای خانواده شوالیه که مدتی بود از

استخدام ایشان خارج شده بودند قضاات شهادت داد که شوالیه دو لایه بار سابقاً در یکی از مهمانیها مست شده بعضی اشعار ممنوعه و تصنیفهای که مخالف عقاید مذهبیه اند خوانده است .

شوالیه را در دیوان عدالت احضار نموده پس از استنطاق حکم بجهش دادند . شش نفر شهادت دادند که شوالیه در هنگام عبور دادن جنازه کلاه از سر بر نداشته و شش نفر دیگر شهادت دادند که تصنیفهای ممنوعه خوانده است .

در جواب شش نفر اول گفت فراموشی و غفلت اسباب این کار شده و در جواب دومی ها میگفت این شهود خود میگویند که من مست بوده و در حال مستی این اشعار را خوانده بر هستان حرجی نیست .

معدلك قضاات او را محکوم نموده و قرار گذاردند که چهار نوع سیاست در باره وی معمول شود : اول آنکه در معرض شکنجه صغیر و کبیر یعنی در معرض شکنجه های معمولی و شکنجه های فوق العاده اش در آورند تا اگر در مقام کفر و ارتداد هم عقیده و هم دستی دارد بروز بدهد . دومی زبانش را از بیخ ببرند و اگر زبان را بیرون نیآورده و برای بریده شدن آن تن بقضا در ندهد عتفاً با گزاز انبر زبان وی را گرفته از بیخ بکنند . سیم دست راست او را در جلو خان یکی از کلپسیا های بزرگ قطع نمایند . چهارم بعد از انجام این تفصیلات او را بمیدان گاه سیاست برده و بازنجیر آهن او را محکم بیایه دار بسته و آتش زده متدرجاً او را بسوزانند !

شکنجه ها را در باره وی معمول داشته چندین مرتبه آن جوان در



زیر شکنجه غشی نموده و بخوراندن مشروبات مقویه او را بحال آورده در هر بار میگفت که شریک و همدستی در عقاید بد نداشته و خود نیز دارای عقاید بد نبوده بکلی بیگناه است. ولی حکم ثانی که کندن یا بریدن زبان باشد معمول نشده شبیه و تقلید این عمل را در آوردند یعنی میر غضب کارد را در جلوی دهان او از بالا بیابین حرکت داده بریدن دست را نیز موقوف داشته بجای آن گردنش را با تبر زدند و جسدش را با بعضی کتب ممنوعه القرائه در روی خرمن آتش انداخته سوزاندند.

بی گناه مقتول شدن لا بار در انظار طوری واضح و آشکار بود که اگر قضات متفرق و موقتاً از شهر خارج نشده بودند اهالی آنها را سنگسار نموده ولطر مخصوصاً درینموقع با کمال بی پروائی زبان تعرض گشوده و نوک قام خود را بکار برده سایر دانشمندان و نویسندگان نیز بدی اعمال رؤسای مذهبی و سوء رفتار اولیای اهور آن زمان را با کمال جرأت در معرض تنقیدات در آورده توییح و شماتت های شدید نموده مینویسند همین تفصیلات بود که برای حدوث انقلاب کبیر فرانسه مقدمه واقع گشته یکی از نویسندگان بزرگ میگوید گشته شدن این جوان نوزده ساله از جمله اموری است که هیئت قضائیه فرانسه بلکه تمام ملت فرانسه را ابدالدهر در خجالت فرو برده اسباب شرمساریست. باری رجوع بعنوان این مقاله یعنی بیکنفر و چند کرور نفر نموده می نویسیم قضیه شوالیه دولابار که در یکقرن و نیم قبل از این واقع شد مردم را بیدار نموده و انقلاب کبیر فرانسه را تهیه کرده بدانواسطه

از اقتدارات اولیای امور آن عهد کاسته شده و ترتیبات دیگری روی کار آمده حقوق بشریت اعلان شده و بعقاید تعبدی پشت پازده قوانینی غیر از آنچه بود مقرر گشت . حال میخواهیم بدانیم آیا کشته شدن چندین کروور نفوس که هیچده نوزده ساله زیاد داشته و تماماً بیگناه بوده اند در این جنگ کنونی آیا اسباب چگونه بیداری و تنبه مردم گشته و باعث چه گونه تغییرات در عالم شده آیا از اقتدار آن اولیای اموری که مادی یا تعبدی هستند و کسانی که اسباب این قبیل بلیه های عالمسوز میشوند بعد از این بیچه نحو و تا چه حد و اندازه کاسته شده اختیار جنگ از ایشان سلب و در ترتیبات تمدنی کنونی تغییری عارض خواهد شد یا نه ؟ !

### (۱۲) منحصر میراث بر

از جمله بازیهای بسیار فشنگ و خنده داری است که یکی از نویسندگان فرانسه در پارنوم منظوماً برای تماشاخانه های پاریس ساخته و مکرر بعرضه نمایش در آورده اند : پیر مرد سرمایه دار ژرنت وارث بلا فصلی نداشته دارائی و مکنت سرشارش بایستی پس از مردن مابین ار است یکی از برادر زادگان و سایر اقوام وی که عددشان بسیار زیاد است تقسیم شود . ار است که جوانی است عاشق پیشه و با دختر بسیار زیبا و رعنائی خیال وصلت دارد گمان می کند عمو چندان میانه خوبی با او نداشته و شاید در وصیت نامه خویش عمداً او را فراموش نموده لهذا در صدد آن بر می آید که احساسات عمو را در باره خود مساعد نموده بلکه اگر ممکن شود کاری بکند که تمام آن دولت را خود به تنهایی باعیده منحصر میراث بر گردد . ژرنت که علیل المزاج و بسیار ضعیف و نحیف است بگمان آنکه وصیت نمودن اسباب طولانی

شدن عمر است بسراغ ثبات کدخدای گری فرستاده بود تا ثبات آمده وصیت نامه را نوشته خیال خود را آسوده نماید . نوکر اراست کریسین نام که یکی از کهنه متقلبهای روزگار است قبل از آمدن ثبات خود را بصورتهای مختلفه در آورده گاهی کشیش شده نزد پیر مرد آمده او را نصیحت می دهد که مایملک خود را در وصیت نامه باسم برادرزاده اش اراست که از جمله نیکان است ثبت نموده و دیگران را که مردود اولیای امور مذهبییه و از جمله بدانند محروم و بی نصیب بدارد . ساعت دیگر خود را بشکل فالجی و طالع بین آراسته و نزد زرنث آمده میگوید در زایجه طالع شما دیده ام که اراست برادر زاده خود را منحصر و ارت خویش قرار داده و از آن بیس عمر بسیار طولانی خواهید نمود .

این خیالات و گفتگوها اسباب آن می شود که زرنث ضعف مزاجش شدت کرده و حالش تباه شده باطاق خوابگاه می رود .

یس از چند دقیقه ایزت نامزد کریسین که خدمتکار آن پیر مرد و پرستار اوست سراسیمه از اطاق بیرون آمده به اراست و کریسین می گوید زرنث وقتی که وارد شد حالش دگرگون بوده بصورت رنگ رخسارش نمانده بعسرت روی یا خود را کشانده و چون خود را بتخت خواب رسانید و بروی توشک افتاد ضعف شدیدی بوی عارض گشته انگشتهای و نوک بینیش سرد شده هر قدر پاهای او را بقوت مشت و مال داده بصورتش سیلی و پوفاب زدم و هر قدر در بحال آوردن او حسن نیت بخرج دادم نکرد این حسن نیت هیچ تأثیر چه در دسر دهمتان مرد آن پیر ! اراست فریاد کشیده میگوید ایوای وصیت نکرده مرد و مالش را دیگران خواهند برد !

کریسین میگوید ناریشه در آب است امید نمری هست ! تا کنون  
مردن او کشف نشده ما میتوانیم بوصول وصیت نامه رسیده زود هر کاری  
که میگوییم باید کرد !

و فوراً خود را بهیکل ژرنت در آورده و عینک آبی بهچشم زده  
سر و صورت خود را پیچیده در اطاق دیگر بروی نیمکت خوابیده و با  
صدای ضعیف و نحیف وقتی که ثبات میآید وصیت کرده میگوید تمام  
دارائی خود را بجز هزار و پانصد تومان که به کریسین میدهم تا بالیزت  
عروسی نماید به اراست بخشیدم .

وقتی که پس از انجام کار اراست و کریسین که بصورت اصلی  
خود رجعت کرده بود در اطاق پذیرائی با ثبات سلامتی یکدیگر جرعه  
نوشی می کنند ژرنت عصازنان وارد شده زنده ماندنش بی اندازه اراست  
و کریسین را متحیر ساخته ژرنت رو ب ثبات نموده میگوید مقدم شما برای نوشتن  
وصیت نامه در کمال خوبی پذیرفته است .

ثبات میگوید تجدید وصیت نامه و تغییر رأی باین زودی لزومی  
نداشته و صحیح نبود. وصیت همان است که کرده اید .

ژرنت بعجب در آمده میگوید مگر من وصیت کرده ام ؟ میگویند  
بلی بلی و کریسین میگوید بلی بهمان نشانی که برای من نیز جزئی  
خرج عروسی منظور داشته گویا بعدحالتان بهم خورده و فراموش فرموده  
اید که وصیت کرده و موسیو اراست را منحصر میراث بر خویش قرار  
داده اید .

ژرنت میگوید پس حالا که چنین است و من وصیت خود را کرده

و باین واسطه اسباب طولانی شدن عمر خود را فراهم آورده ام باید  
بسلامتی همگی باده نوشیده هورا هورا!

### (۹۲) قضات اربعه

همانقسم که درطب قدیم بقول آن شاعرچار طبع مخالف سرکش  
و چهار خاطر داشتند و همانطور که حکمای سابق ارکان اربعه وعناصر  
چهارگانه قائل بودند ما نیز قضات را بچهار صنف و طبقه قسمت نموده  
قاضی اخلاقی قاضی قانونی و قاضی سیاسی قائل شده چهارمی را که  
بخوانندگان خود تا حدی میتوانیم معرفی بکنیم علی العجاله تاوقتی که  
لفظ مناسبتری پیدا شود هیول هیو نامیده . اولی را میتوان خدا پرست  
دویمی را خیال پرست و سیمی را خود پرست نام نهاد . چهارمی راهیج  
پرست خوانده این جنس اخیر درممالک متمدنه کمتر یافت شده بالعکس  
در ممالک غیر متمدنه و سابق براین در همه جا مخصوصاً در شهر باخ  
بسیار وفور داشته است .

قاضی اخلاقی که در تمام دنیا نادر الوجود است آن است که بر  
حسب انصاف واقعی یعنی انصاف بیطرفانه و بر طبق مقتضیات اخلاقی  
رفتار نموده دویمی قانون را مدرک اعمال خویش نداشته اولی ملاحظه  
واقع و باطن دویمی ملاحظه قانون و ظاهر سیمی ملاحظه منافع شخصیه  
و صلاح وقت را نموده اما چهارمی که هیول هیو باشد هیچ ملاحظه و  
منظوری ندارد زیرا عقل و شعور ندارد .

اولی حقیقت انصاف و وجدان را دارا بوده دویمی بظاهر چسبیده  
سیمی بانصاف کاری نداشته یعنی آنرا دراعمال خویش مداخلیتی نداده

چهارمی اصلاً نمیدانند انصاف و وجدان یعنی چه یا گمان میکنند انصاف همان است که هیول هیول دارد .

احکام صادره از محضر این قضات یعنی از محضر آن سه قاضی اول ممکن است با یکدیگر موافقت داشته یا مخالف بوده وای احکام صادره از محضر هیول هیول هیچ شرط و مأخذی نداشته غالباً هر قسم باو القا کنند حکم داده و باصطلاح متعارف افسارش در دست دیگران است .  
يك نفر سرمایه دار محترک که صاحب کرو را است با يك نفر رنج بر که پریشان حال و صاحب اهل و عیال است همسایه بوده رنجبر نان شب ندارد و هر قدر زحمت کشیده و کار میکند نمیتواند مایحتاج زندگانی خود را فراهم آورد .

دزدی شب بخانه صاحب کرو رفته و از انبار های غله او مقداری گندم برداشته بخانه رنجبر میریزد . اطفال رنجبر آن گندم را قوت لایموت خود ساخته تا حدی آسوده میشوند . دزد گرفتار آمده و بدیوان عدالت کشانده شده قاضی دویم که قاضی قانونی باشد حکم میدهد دستش را باید برید . قاضی اول که اخلاقی باشد میگوید دستش را باید بوسید . سیمی که قاضی سیاسی است اگر ببیند آن دزد از خانه او نیز ممکن است گندم بخانه همسایه بریزد میگوید دستش را ببرند و اگر ببیند که از خانه همسایه ممکن است بخانه او گندم آورد میگوید دستش را باید بوسید . اما هیول هیول ! چه عرض کنم ! بعد خواهیم نوشت که او از چه قرار حکم میدهد !

شخص فقیری از يك نفر متمول مبلغی طلب دارد و سند خود را در

عدلیه ارائه داده تقاضای احقاق حق میکند. قاضی اخلاقی فوراً حکم بحقانیت وی میدهد. قاضی قانونی نیز پس از مذاقه در سند همیتطور حکم صادر کرده قاضی سیم هم در صورتیکه بداند از طرفین هیچ منفعت یا ضرری متوجه بوی نخواهد شد و در انظار عامه نیز این حکم بحسن قبول تلقی میشود هما نظور حکم میدهد. اما هیول هیو در این دو مورد فوق ممکن است احکام ذیل را صادر نماید :

اول — مقداری از گنده‌های شخص مجتکر را باید از او گرفته بان شخص متمولی که بفقیر مقروض است بدهند.

دویم — شخص فقیر طابکار را نظر بر آنکه سرقتی در خانه شخصی صاحب‌کرو و واقع شده است باید چوب زده علاوه بر این هشتاد و پنج روز او را حبس نمایند.

سیم — معادل همان وجهی که متمول بفقیر مقروض است بعلاوه یک ده یک باید از رنجبر گرفته برادر زاده دزد و اگر دزد برادرزاده ندارد بیک از اقوام شخص متمول بدهند.

سایر شقوقی حکمهای هیول هیو را در اینجا ذکر نکرده فقط محض استحضار خاطر خوانندگان محترم مینویسیم که تکلیف شخص در برابر سه قاضی اول معین یعنی برای قاضی اول حقانیت برای دویم مدرک قانونی و برای سیم جلب توجه کفایت کرده آن قاضی که در برابر وی هیچ چاره و تدبیری سراغ نداریم همان قاضی چهارم است که در کمال شدت باید از او ترسید و هیچگاه کار محاکمه را بمحضر وی رجوع ننمایند!

### (۹۴) يك پرده از فراموشخانه

شاگردی و همقدمی و استادی سه درجهٔ مساسی است که در تمام فراموشخانه های عالم بر قرار بوده درجات مافوقی که دارند در هر جا با سامی مختلفه نام برده شده ما در این مقاله ترتیب ورود یکی از این درجات سه گانه یعنی ترتیب استاد شدن را شرح داده مینویسیم تشریفاتى که در هنگام این کار معمول است بگونهٔ مجلس شبیهی است که از روی مرگ استاد کاهل هیرام ساخته شده چند نفر از استادان متقدم با آرایش و علامات رتبهٔ خویش در طالاری که تمام بدنهٔ آن از پارچهٔ سیاه مستور است جمع آمده چراغ کمنوری از وسط سقف آویزان است . همقدمی که قصدش تشریف بمقام استادی است پس از دق الباب با شخص رابط که یکی از برادران است ورود نموده چشمش را بادستمالی بسته یا عقب عقب ورودش میدهند تا نگاهش بمحراب یا میز دفتر که استاد محترم در آنجا نشسته است نیفتد . استاد محترم که رئیس این این محفل است با عبارات مختصر باو میگوید که برادران در این نقطه سر بهم آورده اند تا بر مرگ استاد عزیز خود هیرام که سه تن از همقدمان خیانتکار او را بقتل رسانیدند گریه نموده . آیا اواز جنس این بد کرداران نبوده و از این قبیل معایب عاری بوده حاضر است که امتحانات لازم را بدهد؟ وقتی که داوطلب گفت برای هر نوع امتحانات خود را حاضر ساخته ام آنوقت باو میگویند رو بر گردانده و چشم کشوده بمحراب نظر اندازد .

يك کله مرده با مقداری استخوانهای پوسیده در آنجا گذارده شده



استاد محترم با او میگوید بدقت این بقایای جسد انسانی را ملاحظه و با چشم عبرت بآنها نگاه کند. و رئیس مزبور نطقی را که شامل نکات فلسفی و ادبی بیانات حکمت آمیز است در اینموقع ادا نموده در باب کوتاهی عمر و عدم ثبات زندگی و در باب لزوم کار کردن و تحصیل تقوا شرح مبسوطی ذکر و از کبر و غرور بشری تنقیدات نموده از مالیه و جیفه های دنیوی مذمتها کرده میگوید چون هر کس در رسید همگی یکسانند.

رئیس در آخر نطق و بیانات خویش بتقاضای آن هممقدم که میخواهد استاد شود رجوع نموده میگوید در این موقع لازم است که تفصیل سر آمیز هر کس هیرام را با او گفته یا عبارتاً اخیری سر منشاء بدبختی انسان را با او کشف نموده داو طلب باید در برابر محراب ایستاده و باین تفصیل که ما خلاصه آنرا در اینجا مینگاریم من البدو الی الختم گوش دهد :

هیرام که معمار معبد سلیمان بود عملیجات خود را بسه طبقه قسمت کرده بود : شاگرد ها هممقدمها و استادان که باختلاف مرتبت هر يك اجرت علیحده دریافت نموده و در حین دریافت داشتن اجرت بایستی هر کس که متعلق بهر طبقه است کلمه یا عبارتی را که مخصوص آن طبقه وضع شده و دیگران نمیدانند آهسته بگوش صندوقدار بگوید تا نشانی واقع شده مزد خود را دریافت بدارد. سه نفر از هممقدمان بد کردار که هیرام لایقشان ندانسته و ازدادن اجرت استادی بایستان مضایقه کرده بود مصمم بر آن شدند که کلمه استادان را عنفاً از وی یاد گرفته و بگفتن آن کلمه اجرت بالاتر در دریافت بدارند. و اگر هیرام از آموزاندن آن